

Original Article

The procedure of quasi-judicial authorities as a fundamental right with a reflection on English law

Saber Jafarnia Osboei¹, Abolfazl Dankoob², Hosein Rahimi Vaskasi³

¹ PhD student in private law, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran

² PhD in Private Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

³ Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran



20.1001.1.24237566.1403.8.2.3.6



10.22080/lps.2023.25142.1479

Received:

March 12, 2023

Accepted:

July 23, 2023

Available online:

July 27, 2024

Keywords:

Procedure, quasi-judicial commission, formal law, administrative procedure, administrative authority

Abstract

Adhering to a fair trial and regulating the conduct of the trial requires that litigants know their rights in the proceedings, and the investigating authority also follows certain pre-prepared rules. Compliance with these two pillars requires the existence of regulations in the field of procedural rights. On the other hand, the absence of procedural regulations will always cause division in the proceedings, and the parties involved in the case do not know what duties they should adhere to so that their rights are not violated in the proceedings. In fact, the principle of the unity of law as the fundamental principle of any proceeding is challenged. At the same time, the existence of regulations removes some of this ambiguity and confusion, and they specify the duties of both parties to the dispute and the hearing authority. In other words, both the hearing authorities and litigants will be informed about the procedure, and the last one will be aware of their legal rights and duties. Therefore, it is obvious that the proceedings are considered fair if the proceedings from the beginning to the end are subject to the rules that the litigants and the authority are required to adhere to. In this way, the rights of each of the parties and their duties will be assured and clarified. At the same time, it avoids conflict in the course of proceeding.

***Corresponding Author:** Saber Jafarnia Osboei

Address: Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran

Email: saber.jafarnia@yahoo.com



Extended abstract

1. Introduction

Procedural regulations are a tool to identify the right in nature, and without doubt, without this procedure, identifying the right in nature will be challenging, and the parties do not know what procedural regulations they should be subject to. Quasi-judicial authorities, as authorities that are recognized in the law, have been established by law. But regarding the method of proceedings in these authorities, there are no provisions for the proceedings, therefore the three sides of the proceedings in these authorities are not aware of their rights. Therefore, it is necessary for the legislator to establish procedural rules in this regard, so that from the beginning to the end of the proceedings, there is a certain framework and criteria for this reference. In this article, we decided to talk a little about the necessity of establishing procedural rules in quasi-judicial authorities, and at the same time, we will briefly study this in English law.

2. Methods

The data collection measure in this study was analytical-descriptive. In addition, an attempt has been made to analyze and describe the legislator's approach in this regard by examining the library sources

3. Results

The investigation of the present issue has resulted in several major findings, which we will discuss briefly

1. Anticipating the provisions of this civil procedure will bring transparency to the procedure, and people will be aware of their rights and obligations in the procedure with quasi-judicial authorities.

2. The procedural regulations make the proceedings in the quasi-judicial authorities to have a framework and order

3. Establishing procedural regulations for quasi-judicial authorities prevents tyranny.

4. The provision of the proceedings will make the outcome of the proceedings fairer

5. This article is also foreseen in the regulations of the English country.

4. Conclusion

1. The right to sue is considered one of the fundamental rights. One of the legal solutions to identify and validate the fundamental rights is the provision of procedural regulations for all administrative authorities.

2. Formal rights are a tool for substantive rights, and therefore, the absence of ritual rights causes the process of establishing substantive rights to always face challenges, so it is necessary to have ritual rights in all proceedings.

3. Due to the fact that in quasi-judicial authorities, one of the parties to administrative proceedings is a public law legal entity, as a result, there is always a fear of abuse of power by the administration. However, the provision of procedural rules can reduce this power and give a just and fair character to the proceedings.

4. The code of procedure shows the method and context of the procedure, which prevents tyranny and autocracy, which is one of the goals of the examples of fundamental rights.

5. Considering the similarities in the main structure of the quasi-judicial authorities, it is better for the legislator to establish common procedural rules for all

the quasi-judicial authorities as soon as possible.

6. In English law, the category of litigation in administrative matters and the provision of a framework for identifying the right to sue for individuals are also among the fundamental rights, and in the common law (judicial procedure) of this category of countries, there are many examples of the recognition of this rule. He ate.

Funding

There is no funding support.

Authors contribution

The authors contributed equally to the conceptualization and writing of the article. All the authors approved the content of the manuscript and agreed upon all aspects of the work

Conflict of interest

The authors declared no conflict of interest.

Acknowledgments

We are grateful to all the people who directly or indirectly helped to come up with the idea



علمی پژوهشی

آیین دادرسی مراجع شبه قضایی به مثابه حق بنیادین با تأملی در حقوق انگلیس

صابر جعفرنیا اسبویی^{۱*}، ابوالفضل دنکوب^۲، حسین رحیمی واسکسی^۳

^۱ دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

^۲ دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

^۳ استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران



20.1001.1.24237566.1403.8.2.3.6



10.22080/lps.2023.25142.1479

چکیده

رعایت دادرسی منصفانه و تنظیم رفتار دادرسی ایجاب می‌دارد که اصحاب دعوا حقوق خود را در دادرسی بشناسند و مرجع رسیدگی کننده نیز از ضوابط از پیش تهیه شده ی معینی پیروی دارد. رعایت این دو رکن مستلزم وجود مقرراتی در حوزه حقوق شکلی است. از طرفی عدم وجود مقررات شکلی دادرسی همیشه موجب تعدد رویه در رسیدگی خواهد شد و اصحاب پرونده نیز نمی‌دانند که می‌بایست پایبند به چه وظایفی باشند تا حقوق ایشان در دادرسی تضییع نشود و به واقع اصل تفوق حقوق به عنوان اصل بنیادین هر دادرسی با چالش مواجه است. این در حالی است که وجود مقررات شکلی از این ابهام و سردرگمی می‌زداید و تکلیف دو طرف دعوا و همچنین مرجع رسیدگی کننده را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر هم مراجع رسیدگی کننده از شیوه رسیدگی مطلع خواهند بود و هم اصحاب دعوا از حقوق و تکالیف قانونی خود آگاه خواهند شد. پس بدیهی است که آن دادرسی عادلانه تلقی گردیده که ابتدای رسیدگی تا انتهای آن تابع ضوابطی باشد که اصحاب دعوا و مرجع رسیدگی را ملزم به پایبندی و رعایت آن دارد. از این طریق حقوق هر یک از طرفین تضمین و تکالیف ایشان روشن خواهد شد.

تاریخ دریافت:

۲۱ اسفند ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش:

۰۱ مرداد ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۰۶ مرداد ۱۴۰۳

کلیدواژه‌ها:

آیین دادرسی، کمیسیون شبه قضایی، حقوق شکلی، دادرسی اداری، مرجع اداری

* نویسنده مسئول: صابر جعفرنیا اسبویی

آدرس: واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

ایمیل: saber.jafarnia@yahoo.com

۱ مقدمه

جمعی را بر پایه نظم بنا نهاده و آن را اداره نماید. ایجاد نظام قضایی منظم و ضابطه مند نیز یکی از اقداماتی است که آدمی را در راستای نیل به این هدف سوق می دهد. انتظار عدالت محوری در هر دادرسی نیز مستلزم وجود همین نظم و سازماندهی خواهد بود و به طور معمول نیز حکومت ها نظام کلی دادرسی خود را در قوانین بنیادی و اساسی خود می گنجانند و به همین خاطر است که مقررات آیین دادرسی به حقوق عمومی پیوند خورده است (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۹۸ و ۹۹). منظور از نظام کلی دادرسی شیوه تشکیل مرجع قضایی، صلاحیت آن، انشا رای در امور مختلف است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز از این مهم غافل نشده و در رابطه با کلیات مراجع رسیدگی کننده فصلی را اختصاص داده است. پایه و اساس تشکیل مرجع قضایی در اصل ۱۵۹ قانون اساسی طرح شده این اصل بدین نحو انشا شده که: «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است»

آنچه در بادی امر و با ملاحظه این اصل بنیادی به ذهن متبادر می گردد اینکه هیچ شخص و با هر سمتی نمی تواند در خصوص ایجاد مرجع تظلم خواهی و آیین دادرسی آن ورود نماید و الزاما حکم مستقیم قانون که متشکل از نمایندگان مردم بوده می بایست موجب پیدایش آن شود که این نکته به زیبایی در این اصل متبلور شده است. با این حال در برخی از مراجع شبه قضایی دیده شده مقنن حکیم، مرجعی را برای تظلم خواهی (به عنوان یکی از حقوق بنیادین) پیش بینی کرده بی آنکه برای آن مرجع قضاوتی مقررات دادرسی وضع نماید به عبارت دیگر پیدایش آن مرجع قضاوتی منطبق با اصل ۱۵۹ قانون اساسی و با حکم مستقیم قانون بوده لکن شیوه دادرسی در آن به نحو دقیق تبیین نشده است. به عنوان نمونه می توان به کمیسیون رسیدگی به شکایت کافرمایان در خصوص مطالبات حق بیمه موضوع ماده ۴۲ قانون سازمان تأمین اجتماعی، هیات حل اختلاف مالیاتی موضوع ماده ۲۴۴ قانون

گسترش روزافزون روابط و پیچیدگی مربوط به آن و امتداد سیاست قضازدایی مقنن را بر آن داشته تا رسیدگی پیرامون پاره ای از اختلافات را در مرجعی غیر از محاکم دادگستری قرار دهد این مراجع که از آن به عنوان مراجع شبه قضایی یاد می شود همانند مرجعی قضایی به اموری که به حکم قانون در صلاحیت ایشان قرار گرفته رسیدگی خواهند کرد. عمده این مراجع در پرتو اصل ۱۵۱ قانون اساسی به حکم قانون تشکیل و صلاحیت آن تعیین شده اما واقعیت این است که تشکیل مرجع شبه قضایی و تعیین صلاحیت آن کافی نیست بلکه می بایست شیوه و آیین رسیدگی در این مراجع نیز تعیین می شد. گرچه عدم تعیین شیوه و سیاق دادرسی در این مراجع خللی به فرایند ایجاد آن وارد نمی کند لکن همواره مجریان آن را در چالش چگونگی رسیدگی قرار خواهد داد و مداوم در سردرگمی نحوه دادرسی باقی خواهند ماند. اصحاب پرونده نیز نمی دانند که می بایست پایبند به چه وظایفی باشند تا حقوق ایشان در دادرسی تزییع نشود و مهم تر اینکه وجود مقررات شکلی برای هر مرجع، از خودکامگی و استبداد (به عنوان یکی از حقوق بنیادین) آن مرجع نیز جلوگیری می کند. در این مقاله ابتدا باید مراجع شبه قضایی را شناسایی کنیم سپس در خصوص مفهوم حقوق بنیادین سخن می گوئیم و سپس به لزوم وضع آیین دادرسی مراجع شبه قضایی بپردازیم و آنگاه مختصری به تطبیق سخن می گوئیم.

۲ مراجع شبه قضایی

۲/۱ ضرورت تقنین آیین دادرسی مراجع شبه قضایی

خدای متعال جهان هستی را بر پایه نظم و ترتیب خاصی آفرید به همین خاطر است که یکی از راه های شناخت خداوند استناد به برهان نظم می باشد. بشر نیز که این ودیعه را از باب امتنان از خالق خود کسب نموده همواره سعی می دارد تا زندگی

اصطلاح برای اولین بار در حقوق انگلیس مطرح شده است) با اصطلاحات و واژگانی خاص یاد شده است (امامی، موسوی، ۱۳۸۱: ۹۶). در تصریح ماده ۵۸ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵ از اصطلاح «دادگاه اداری» استفاده شده است یا در ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ از واژه «مراجع غیر قضایی به کار رفته حتی بعضی موارد در یک قانون با دو تعبیر متفاوت از این مراجع روبه رو هستیم فی المثل در قانون مالیاتهای مستقیم مصوب ۱۳۹۴ و در ماده ۱۰۳ این قانون از اصطلاح «مراجع اختصاصی غیرقضایی» استفاده شده در حالی که در ماده ۲۵۳ همان قانون از واژه «دادگاه اختصاصی اداری» یاد شده است. در آرای دیوان عدالت اداری نیز این تفاوت یافت می‌گردد به عنوان نمونه در رای وحدت رویه شماره ۳۱۷۴ مورخ ۱۳۶۹/۰۳/۰۶ از اصطلاح «مراجع اداری» استعمال شده ولیکن در رای ۴۷ مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۱۷ از عنوان «کمیسیون اداری» یاد شده است (شعبانی، ۱۳۹۶: ۳). اساتید حقوق اداری نیز با اصطلاحاتی نظیر «دادگاه اداری» (خلعتبری، ۱۳۸۵: ۴۵۲) و «دادگاه اختصاصی اداری» (شیدفر، ۱۳۴۴: ج ۲، ۳۰۴)، «مراجع شبه قضایی» و... از آن یاد کرده اند (شعبانی، ۱۳۹۶: ۳).

برخی مولفان مراجع شبه قضایی را دادگاه دانسته اند استدلال این دسته آن است که این مراجع صلاحیت ترافعی دارند و به دعاوی، شکایات، تظلمات و اختلافات رسیدگی نموده و نهایتاً رای بر الزام یکی از اصحاب دعوا صادر می‌دارند. برخی بر این باورند که استعمال واژه دادگاه برای این مراجع درست نیست چرا که از نظر واژه شناسی و جایگاه حقوقی این دسته از مراجع برخلاف کشورهای هم‌چون فرانسه و انگلیس دادگاه نیستند و از طرفی نیز تصمیم‌گیرندگان این دسته از مراجع به معنی اخص کلمه قاضی نیستند خواه از نظر جایگاه حقوقی و خواه از منظر اصطلاح؛ چه آنکه دادگاه محل قضاوت قاضی بوده این در حالی است که تصمیم‌گیرندگان این دسته از مراجع عمدتاً قاضی

مالیات های مستقیم، کمیسیون ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع، کمیسیون ماده ۱۲ قانون زمین شهری، هیأت حل اختلاف ثبتی موضوع مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون ثبت، کمیسیون ماده ۵۵ و ۷۷ قانون شهرداری ها و ... اشاره نمود.

گرچه در برخی از این کمیسیون ها ممکن است نحوه دادرسی از طریق آیین نامه یا بخشنامه تعیین شود. لکن نمی‌توان پنداشت که بخشنامه بتواند تمامی نقایص را پیش بینی و پوشش دهد. چون نوعاً در این دسته از کمیسیونها عضو قضایی نیز حاضر است و ممکن است این عضو به جهت غیر قانونی دانستن بخشنامه مربوط و در راستای اصل ۱۷۰ قانون اساسی از اجرای آن بخشنامه خودداری ورزد. بنابراین هیچگاه نمی‌توان گفت بخشنامه تکافوی نیاز این دسته از مراجع را خواهد داد و لازم است مقرراتی از سوی دستگاه تقنینی در این رابطه پیش بینی شود. از طرفی شناسایی و حمایت از حق دادخواهی آحاد جامعه به عنوان یکی از اصلی ترین حقوق بنیادین ایجاب می‌دارد که حاکمیت برای این حق، چارچوب و ضوابطی تعیین دارد تا اعضای جامعه بتوانند در قلمرو آن دادخواهی خویش را ارائه دهند. حال که مقررات شکلی پیرامون شیوه و آیین دادرسی در این دسته از مراجع وجود ندارد این سوال به ذهن می‌رسد که آیا زمان آن نرسیده تا مقنن، قانون آیین دادرسی جامعی برای کمیسیونهای شبه قضایی وضع نماید؟ آیا پیش بینی مقررات شکلی برای این دسته از مراجع را نمی‌توان تکلیفی برای حاکمیت در راستای حق دادخواهی به عنوان یکی از حقوق بنیادین پنداشت؟. در این فراز لازم است اندکی در رابطه با کمیسیونهای شبه قضایی سخن بگوییم. آنگاه به مفهوم حقوق بنیادین گریزی زده و سپس به لزوم تدوین مقررات آیینی برای مراجع شبه قضایی سخن بگوییم.

۲،۲ مفهوم مراجع شبه قضایی

در مقررات قانونی ما تعریف درستی از مراجع شبه قضایی (Quasi-judicial) یافت نمی‌گردد بلکه در هر یک از متون قانونی از مراجع شبه قضایی (این

دقت داشت (زراعت و همکارن، ۱۳۹۹: ۴۰). حقوق خصوصی در مقام جری فرایند قضایی بی طرف است و با توجه به ادله ابرازی مبادرت به صدور رأی مینماید (الحق لمن غلبه) و غایت آن رعایت اصول و تأمین عدالت ماهوی بر مبنای حق واقعی نیست. درحالیکه حقوق عمومی در مقام دادرسی اداری، حافظ نظم و منافع عمومی است. به دیگر سخن میتوان گفت هدف حقوق خصوصی در مقام رسیدگی قضایی رفع خصومت بر پایه ی ادله ظاهری با ابزار دادرسی احصا شده در قوانین و مقررات امری است؛ از طرفی حقوق عمومی در مقام رسیدگی اداری میان منفعت عمومی و خصوصی قضاوت مینماید و با توجه به هدفی که در تأمین و تضمین منافع و نظم عمومی دارد، اقدام مینماید. شاید بتوان این مطلب را با طرح مثال شفاف نمود به طور معمول اخذ حق بیمه توسط سازمان تأمین اجتماعی از کارفرما در راستای احقاق حقوق کارگر و حمایت از این قشر در مقابل حوادث و آینده ی بیمه ای و پرداخت سنوات به ایشان است حال اگر در قرارداد پیمانکاری مشخصات کارگران معلوم و معین نباشد باز هم حق بیمه از کارفرما اخذ می شود که غایت از اخذ حق بیمه در چنین وضعیتی تقسیم عادلانه ثروت بوده که منبعت از قاعده عدالت توزیعی و با مبنای حقوق عمومی منطبق خواهد بود.

اثر عملی و کاربردی این دیدگاه و شیوه نگرش، چگونگی بهره برداری و استنباط از دلایل در خلال دادرسی در امور قضایی و اداری است. بدین نحوه که دادرسی اداری مقید و محدود به ادله ی اثباتی احصا شده همچون در رسیدگی به امور قضایی نیست و مرجع اداری موظف است بر مبنای دیدگاه تفتیشی بودن دادرسی اداری با تمسک به روشهای اثبات باز (در مقابل روش اثبات بسته) به هر طریق ممکن حقیقت ترافع را کشف و اقدام به صدور رأی نماید (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۵). به عبارت دیگر در دادرسی اداری محدودیتی در استناد به ادله وجود ندارد.

نیستند. بنابراین کاربرد اصطلاح مراجع به جای دادگاه به ماهیت این دسته از مراجع نزدیک تر است. و از آنجایی که آراء صادر شده از این مراجع لازم الاجرا و دارای ضمانت اجرا قانونی بوده لذا می توان به شبه قضایی بودن (شبه قضایی) آنان اشاره داشت و کاربرد «مراجع شبه قضایی» دقیق ترین نام و اصطلاح برای نامیدن این نهاد می باشد. زیرا این مراجع عمدتاً در بطن دستگاه اجرایی شکل می گیرد از مصونیت های عزل و تغییر، وجود آیین دادرسی پیچیده، استقلال قضایی و... بی بهره اند. بررسی ماهیت مراجع و دیوان های اداری بیانگر این مطلب است که این مراجع برخی از ویژگی های دادگاه های عمومی را دارا می باشند و نه همه آن را (رستمی، خسروی، ۱۳۹۲: ۹۳). از طرفی نیز به دنبال تصمیم یک نهاد اداری (همچون اداره درایی، شهرداری، تأمین اجتماعی) این کمیسیون ها تشکیل جلسه می دهند به عبارت دیگر وقتی عضو ممیز اداره دارایی میزان مالیات را تعیین می دارد مودی به این نظر مراتب اعتراض خویش را اعلام می دارد آنگاه مرجع شبه قضایی تشکیل می گردد تا به این اعتراض رسیدگی و اظهارنظر به عمل آورد. حال این سوال مطرح می شود که عملکرد این مراجع (که مستقل از نهاد اجرایی هستند) آیا اداری محسوب می شود یا قضایی؟ پاسخ به این سوال از حیث ضوابط حقوق شکلی بسیار مهم است. برخی ایجاد مرجع شبه قضایی بدین نحو را ورود به حیطة قوه قضاییه می دانند و نوعاً از آن به عنوان تجاوز به حیطة قوه قضاییه می دانند (طباطبائی موتمنی، ۱۳۷۸: ۴۰۲). در حالی که برخی رسیدگی به اختلافات بین مردم و سازمانها دولتی را امری اداری می پندارند و رسیدگی به جز تکالیف و اختیارات دستگاه های اداری است. لذا واگذاری این اختیارات به مراجع دادگستری، نقض اصل تفکیک قوا است (قاضی، ۱۳۷۶: ۱۰۸) و در نهایت نظارت قضایی توسط دیوان عدالت اداری بر تصمیم مزبور کافی است.

در شناخت معیار تفاوت این دو مرجع باید به مبنای و منشا ساختاری حقوق عمومی و خصوصی



به موارد مشخص شده در قانون است، بنابراین تفسیر و انطباق صلاحیت آنها با موضوعات مطروحه مضیق و در حوزه صلاحیت مصرح در نص قانون است. ۵- به لحاظ موضوعی نیز به اختلافات میان اشخاص و ادارات (مقامات) عمومی رسیدگی مینمایند.» (طجرلو و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۶۰)

از جمع این مطالب می توان مراجع شبه قضایی را اینگونه تعریف داشت که مراجعی هستند که صلاحیت ایشان به حکم قانون ایجاد شده و با شخصیتی مستقل از دستگاه اجرایی به اختلافات بین مردم و نهادهای دولتی یا عمومی غیردولتی در امر اداری و در راستای صلاحیت خویش رسیدگی می کنند.

در این تعریف اولاً به مقوله ی لزوم ایجاد به حکم مستقیم قانون اشاره شده است ثانیاً به استقلال شخصیت ایشان توجه شده است و رابطه ی آمریت قانونی در رابطه با آن اداره و کمیسیون تشکیلی در آن وجود ندارد. ثالثاً به اختلافات مردم با دولت یا نهادهای عمومی غیردولتی یا بلعکس رسیدگی خواهند نمود به این معنا که الزاماً نیاز نیست شاکی شخص حقیقی یا شخص حقوقی حقوق خصوصی باشد. رابعاً موضوع رسیدگی نیز در قلمرو امر اداری می بایست باشد.

۲/۳ ضرورت رعایت حقوق بنیادین در مراجع شبه قضایی

حقوق بنیادین مجموعه حقوق ریشه ای و پایه ای است که ذاتاً به فرد تعلق دارد صرف نظر از زبان، دین، مذهب، ملیت و... به گونه ای که عدم وجود آن موجب زوال شخصیت شخص می گردد. حقوق بنیادین مجموعه امتیازات متعلق به فرد است که به اعتبار انسان بودن، از آن برخوردارند. (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۲) به عبارت دیگر مجموعه حقوقی که وجود آن سبب قوام و نبود آن موجب زوال شخصیت انسان می گردد. این حقوق شامل دسته از هنجارهای اخلاقی، سیاسی و فلسفی است که از آزادی، برابری، مردم سالاری و دولت قانون مدار

اگر به واژه «شبه قضایی» دقت شود این نکته استنباط می شود که عملکردی مشابه مراجع قضایی صورت گیرد به این معنا که از سوی نهاد یا مرجعی که ماهیت قضایی ندارد عملکردی شبیه مرجع قضایی صورت می گیرد این دسته از نهادها عمدتاً در پیکره دستگاه اجرایی صورت می گیرند. از این حیث است که این مراجع را مراجع شبه قضایی نام می نهند. برخی از نویسندگان در تعریف مراجع شبه قضایی بیان نمودند که: «مراجعی با صلاحیت ترافیعی که به موجب قوانین خاص تشکیل و دارای صلاحیت و آیین دادرسی خاص هستند که صلاحیت رسیدگی و تصمیم گیری در مورد اختلافات، شکایات و دعاوی اختصاصی اداری را دارند.» (امامی و همکاران، ۱۳۹۶: ۹۵). برخی نیز اینگونه تعریف داشته اند که: «دادگاه های اداری و کمیسیونها و هیئت های مزبور مراجعی هستند که به موجب قوانین خاصی در خارج از سازمان قضایی کشور ولی در رابطه با وظایف مختلف اداری و اجرایی دولت، در سازمان ها تشکیل شده اند و وظایف آنها رسیدگی به اختلافات و شکایاتی است که معمولاً در اجرای قوانینی مانند قانون شهرداری ها، قانون کار و قانون ملی شدن جنگلها و مراتع کشور... بین دولت و افراد به وجود می آید.» (طباطبائی موثمنی، ۱۳۷۴: ۲ چ ۲: ۱۳۷۴). عده ای نیز بر این باورند که: «مراجعی اداری با صلاحیت ترافیعی اختصاصی اند که به موجب قوانین خاص در خارج از سازمان قضایی و محاکم دادگستری و عموماً مستقل ولی مرتبط به ادارات عمومی تشکیل شده اند و صلاحیت رسیدگی به دعاوی و اختلافات میان اشخاص و ادارات عمومی را دارند.» (هداوند، اقای طوق، ۱۳۸۹: ۶۷) برخی نیز بیان داشتند که: «دادگاه های اداری اختصاصی دادگاه هایی هستند که ۱- به لحاظ مبنای تأسیس، به موجب قانون تشکیل میشوند. ۲- به لحاظ اتخاذ تصمیم و رسیدگی و صدور رأی دارای استقلال از سازمان قضایی اند و با ادارات متبوع خویش مرتبط هستند. ۳- به لحاظ تشکیلات و اعضا استقلال آن ها از سازمان قضایی نسبی است. ۴- صلاحیت آنها اختصاصی و محدود

نامحدود آنها یاد می‌شود. چرا که عمده‌ی مصادیق حقوق بنیادین مرتبط با نیازهای ریشه‌ای و اولیه اشخاص و آحاد جامعه می‌باشد که فراهم کردن آن بر عهده‌ی حکومت خواهد بود. البته هیچ‌کس نمی‌تواند نافی تأثیر نظریه حقوق بنیادین بر حقوق خصوصی شود چرا که گاهی اوقات ایجاد عدالت اجتماعی مستلزم ورود حکومت در آن عرصه است به عنوان نمونه ورود حکومت در حوزه قراردادهای بین کارگر و کارفرما، مداخله حکومت در قراردادهای اخذ تسهیلات بانکی و عقود بیمه‌ای که در راستای برقراری عدالت توزیعی بوده مصداقی از مداخله حکومت‌ها در این ورطه می‌باشد (یثربی، آرین، ۱۴۰۰: ۲۶۳).

حقوق بنیادین مصرح در قانون اساسی به عنوان یک حقوق برتر تلقی شده، به طوری که کل نظام حقوقی در پرتو آن قرار می‌گیرد، لذا قواعد عادی توانایی مقابله با این حقوق را ندارند. این حقوق مختص حقوق عمومی نبوده و در حقوق خصوصی نیز به عنوان حقوق برتر قابل اعمال است (مولایی، ۱۳۹۷: ۴۲۷). یکی از اصلی‌ترین حق بنیادی که در قانون اساسی نیز بدان اشاره شده حق دادخواهی کردن است. قانون‌گذار در اصل ۴۰ قانون اساسی به مقوله‌ی حق دادخواهی به عنوان یکی از حقوق بنیادین یاد کرده است. نکته حایز اهمیت اینکه حقوق بنیادین از این حیث که در زمره حقوق ریشه و پایه‌ای است ساقط نمودن کلی این حقوق مورد پذیرش نیست و تراضی پیرامون آن فاقد اعتبار قانونی است.

همانگونه که گفتیم اصل ۴۰ قانون اساسی به حق دادخواهی به عنوان یکی از اصول بنیادین پرداخته شیوه‌انشا این اصل به گونه‌ای که به طرف شکایت یا دعوا انصراف دارد به این معنا که جایگاه طرف مقابل مهم نبوده و حق دادخواهی علیه حاکمیت نیز در این اصل مستتر است به ویژه اینکه پیش‌بینی مرجعی به نام دیوان عدالت اداری این تفسیر را موجه جلوه می‌دهد. نکته جالب اینکه عمده مصادیق حقوق بنیادین در زمره مواردی است

سرچشمه می‌گیرد (گرچی، ۱۳۸۸: ۲۴). بنابراین این حقوق در زمره حقوق ذاتی بشر است و نمی‌توان آن را از کسی سلب نمود. در حقوق کشورها در خصوص اهمیت و ترتیب این حقوق و مصادیق آن تفاوت‌هایی وجود دارد. (یثربی، آرین، ۱۴۰۰: ۲۶۵) حق حیات، آزادی، برابری، مردم‌سالاری، دولت قانون مدار، کرامت انسانی، حمایت از حقوق شخصی و عینی و... از مصادیق حقوق بنیادین بوده و این حقوق مختص تمامی اشخاص بوده و تصور عدم وجود آن برای برخی از اشخاص جامعه منتفی به نظر می‌رسد. اهمیت این حقوق به نحوی بوده که بعضاً بدون درج در مقررات اساسی کشورها نیز قابل احترام است به ویژه اینکه در معاهدات متعدد حقوق بشر (همچون کنوانسیون اروپایی حقوق بشر ۱۹۹۵ میلادی و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقین حقوق مدنی و سیاسی) نیز بدان پرداخته شده و نوعاً فارغ از مقررات داخلی کشورها، در زمره حقوق جهان شمول هستند. به طور معمول حقوق بنیادین در مقررات اساسی کشورها مورد شناسایی قرار گرفته و متعاقباً در مقررات عادی برای آن ضمانت اجرا در نظر گرفته می‌شود. به عنوان نمونه مواد ۹۵۹ و ۹۶۰ قانون مدنی در رابطه با منع اسقاط کلی حقوق، و بطلان چنین توافقی به عنوان مصداقی از ضمانت اجرا در راستای حمایت از حقوق بنیادین می‌باشد به این معنا که قانون اساسی این حق را به رسمیت شناخته و قانون عادی (قانون مدنی) اسقاط آن را به رسمیت نشناخته است. ماده ۹۶۰ قانون مدنی واجد حق بنیادین بوده چرا که سخن از حق حریت به میان آورده و معیار، ماهیت قواعدی است که می‌تواند توسط قوه موسس، قانونگذار عادی، قوه مجریه و یا دادرس دادگاه پدید آمده باشد (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۸: ۵۵). بنابراین تمامی حقوق و ارزشهایی که وجود آن موجب قوام و نبود آنها باعث از هم گسیختگی فردیت انسان می‌گردد بنیادین نام دارند (گرچی، ۱۳۸۳: ۱۴).

معمولاً از حقوق بنیادین به عنوان ابزاری برای جلوگیری از استبداد حکومت‌ها و کنترل قدرت



۳ آیین دادرسی مراجع شبه قضایی در حقوق ملی و فراملی

۳/۱ لزوم وضع مقررات دادرسی در حقوقی داخلی

دادرسی منصفانه و عادلانه در بستری شکل خواهد گرفت که در آن حقوق و تکالیف آیینی طرفین دعوا مشخص باشد به این معنا که طرفین منازعه با حقوق و وظایف خود از ابتدای دادرسی تا ختم آن آگاه بوده و مرجع رسیدگی کننده نیز تابع الزاماتی باشد که سیاق رسیدگی نیز بر آن اساس دنبال شود. در گذشته مقررات در کنار هم به زبان امر و نهی آمده و هدفی را دنبال می کردند و شیوه و آیین خاصی برای دادرسی وجود نداشت و نظریه ای بنیادین در حوزه دادرسی وجود نداشت ولیکن امروزه این دوران به سر آمده است و نظام های حقوقی می کوشند با چراغ راه به پیش گام بردارند. (غمامی، محسنی، ۱۳۹۶: ۱۸) و از این طریق در پی فراهم آوردن نوعی آیین دادرسی بوده که در عین سرعت، شفافیت و مقررات قابل درک، همکاری طرفین در فرایند دادرسی را تضمین بخشد. در چنین وضعیتی از این حیث که عملکرد و رفتار دادرسی هر یک از سه ضلع، شفاف است آن دادرسی با مقبولیت اجتماعی بیشتری همراه خواهد بود. آیین دادرسی با ایجاد برخی تضمینات می تواند ابزاری مناسب برای حمایت قضایی از حقوق و آزادی افراد باشد (یاوری، ۱۳۸۶: ۲۵۲). بنابراین آغاز فرایند رسیدگی تا ختم عملیات اجرای حکم می بایست مبتنی بر ضوابط از پیش تهیه شده باشد فارغ از اینکه مرجع رسیدگی کننده از نگاه سازمانی به معنی دادگاه قلمداد شود یا خیر (میرمحمدی، ۱۳۸۵: ۱۰۰). با توجه به اینکه بین مراجع شبه قضایی موجود در نظام تقنینی نقاط اشتراکی وجود دارد می توان راهنمایی برای پیش بینی وحدت شیوه دادرسی در مراجع مزبور باشند (رستمی، خسروی، ۱۳۹۲: ۹۱). و اتفاقاً تشابهاتی که در ساختار و همچنین شیوه

که تامین آن به عهده حاکمیت بوده و حق بنیادین در واقع ابزاری است که حاکمیت را مکلف به فراهم نموده این حق می دارد. و اتفاقاً حق بنیادین وسیله ای که حاکمیت را از خودکامگی و استبداد بازمی دارد.

شناسایی حق دادخواهی در قانون اساسی هر کشور ابزاری است که آحاد ملت به استناد به آن، حقوق مورد تضییع یا انکار شده خود را به ورطه دادرسی می کشانند. این حق آن چنان دارای اهمیت می باشد که در مقررات اساسی کشورها به رسمیت شناخته شده و حتی اسقاط این حق نیز ممکن نیست. و مقنن برای استنکاف از شناسایی این حق، ضمانت اجرای کیفری تعیین نموده است (ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی). خواه طرف دادخواهی احاد جامعه باشند خواه حاکمیت. ماده ۵۶ منشور حقوق شهروندی نیز به این مهم اشاره داشته است. نقض حقوق امری مذموم است خواه از سوی آحاد جامعه باشد یا اینکه حاکمیت موجبات نقض آن را فراهم آورد. شناسایی حق دادخواهی به عنوان حقوق بنیادین و به رسمیت شناخته شدن آن در قانون اساسی، موجب می شود که شهروندان حتی در مقابل قوای حاکم نیز توان استناد به این حق را داشته باشند. مراجع شبه قضایی نیز بنا به شرح فوق در زمره زیر ساخت هایی هستند که تامین کننده حقوق بنیادین اشخاص بوده و حاکمیت از این طریق در مقام احیای این حق برخواهد آمد. باید دانست که صرف ایجاد مرجع دادخواهی و عدلیه برای ارائه عرض حال کافی نیست بلکه شیوه رسیدگی در این مراجع بایستی مشخص و معلوم باشد. چارچوب مقررات آیینی باید آنچنان روشن باشد که هر یک از اصحاب دعوا از ابتدای دادرسی تا انتهای آن با حقوق آیینی خود آشنا باشند و وجود سردرگمی در شیوه دادرسی مراجع قضاوتی، موجب رخنه و چالش در استیفای حقوق بنیادین خواهد شد. بنابراین از نگاه حقوق بنیادین نیز می تواند به لزوم وضع مقررات شکلی برای مراجع شبه قضایی رسید که در گفتار بعدی بدان خواهیم پرداخت.

بدون وجود مقررات دادرسی متصور نخواهد بود. بنابراین قواعد و مقررات و اصول دادرسی منصفانه منطقه ای، جهانی و ملی قابل تعمیم به دادرسی اداری نیز خواهد بود (مجدزاده، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

مقررات آیین دادرسی در بدو امر در مراجع کیفری و حقوقی شناسایی شد. لکن بعدها حاکمیت ها پی بردند که در حوزه دادرسی اداری نیز به آیین و شیوه ی رسیدگی احتیاج دارد. با این حال برخی اصول در دادرسی اداری قابل تسری نبوده من جمله اصل استقلال، اصل علنی بودن دادرسی، حضوری یا غیابی بودن دادرسی و... در نتیجه می بایست دادرسی اداری بر پایه اصول و چارچوبی بنا شود که منطبق با ساز و کار این نوع از مراجع باشد النهایه نمی توان مطلق مقررات آیین دادرسی سایر دادگاه ها را به این نوع از مراجع اداری تسری بخشید. با این حال ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سنگ بنایی برای آیین دادرسی مراجع شبه قضاوتی قلمداد می گردد (رستمی، خسروی، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

قوانین شکلی در امر اداری نیز وسیله اجرای قواعد ماهوی (Enforce) بوده و اشخاص به وسیله ی آن و دولت نیز به وسیله ی آن حقوقشان را به اجرا در می آورند. این شیوه ها در واقع صلاحیت، دادخواهی، ادله، تجدیدنظرخواهی، اجرای حکم و هزینه ها و... می باشند (داودی، ۱۳۹۷: ۲۱۳). هدف و آمل حقوق شکلی تثبیت حقوق ماهوی است پس بدیهی است که برای تثبیت حقوق ماهوی باید از آیین دادرسی همان امر بهره جست. و اتفاقاً آیین دادرسی سنگ محک حکومت ها برای رعایت حقوق شهروندی است و زمانی می توان از رعایت حقوق شهروندی سخن گفت که مقررات هر دادرسی مختص همان امر ماهوی به کار گرفته شود. مقنن در پاره ای از مراجع شبه قضایی به اختصار مقرراتی برای شیوه دادرسی پیش بینی نموده است به عنوان نمونه در قانون دیوان محاسبات کشور (مواد ۱۲ به بعد)، قانون مالیات های مستقیم (مواد ۲۴۴ به بعد) و... به طور مختصر به پاره ای از آیین رسیدگی در

عملکرد این مراجع یافت شده می تواند سنگ بنای مقررات دادرسی مشترک تلقی شود. به این معنا که وجوه اشتراک این مراجع شناسایی و آنگاه آیین دادرسی منطبق با آن و به صورت مشترک در تمامی مراجع شبه قضاوتی به رشته وضع درآید. البته باید توجه داشت که بنا به اصل سرعت در رسیدگی در این دسته از مراجع، دادرسی در آن از تشریفات و پیچیدگی کمتری برخوردار است (شریعتی، ۱۳۸۴: ۴۹).

یکی از ویژگی های اصلی مراجع شبه قضایی این است که یک طرف آن دولت بوده و از قدرت حاکمیت برخوردار است (شریعتی، ۱۳۸۴: ۵۱). حال دادرسی منصفانه ایجاب می دارد که از این قدرت کاسته و اندکی تعدیل شود به گونه ای که برابری سلاح ها بر آن دادرسی حکم فرما گردد. در حقوق داخلی مقنن از این موضوع غافل نبوده و اتفاقاً در بند ۱ ماده ۱۴ میثاق مربوط به حقوق مدنی و سیاسی بدان اشاره داشته است. ممکن است این طور استنباط شود که این ماده در دادرسی های کیفری و حقوقی جریان دارد لکن باید دانست که این ماده در مقام اصول کلی دادرسی است و صرفاً به واسطه شیاعی که دادرسی های حقوقی و کیفری دارند با این لسان نگارش شده است و در واقع از دادرسی های حقوقی و کیفری می بایست الغا خصوصیت نمود. نتیجه اینکه دادرسی اداری نیز از این قاعده مستثنی بوده و بی تردید در پرتو این ضابطه جهان شمول قرار خواهد گرفت. دادخواهی، پیش بینی حقوق دفاعی و رعایت اصل برابری بین اصحاب دعوا، توجه و تدقیق در ادله ابرازی آنچنان دارای اهمیت است که نقص در هر یک از این اصول بنیادین، دادرسی را از حالت منصفانه خارج می سازد گویی عدم وجود این چارچوب ها، رخنه به حقوق بنیادین اشخاص است. حمایت قضایی موثر بدون وجود آیین دادرسی عادلانه نمی تواند طرفین دادرسی و همچنین مقام رسیدگی کننده را به مقصد مناسبی رهنمون سازد. بر همین اساس حق برخورداری از دادرسی عادلانه و اتخاذ تصمیم قضایی و یا اداری



منزله ی حکمرانی مبتنی بر عدل و داد خواهد بود. اتفاقاً دقت در میان اصول دادرسی نشان می دهد که نویسندگان تلاش کشورها برای ایجاد بستری مناسب برای همکاری میان طرفین و دادرسی در حل و فصل اختلافات می باشد (غمامی، محسنی، ۱۳۹۶: ۱۹). بخش اعظمی از برداشت شکلی حاکمیت قانون مربوط به شاخصه های حق دادخواهی است. به تعبیر ژوزف راز (joseph raz)، دسترسی آسان به دادگاه ها و صلاحیت کنترل و بازنگری اجرای قوانین در کنار رعایت اصول عدالت طبیعی در هنگام اجرای قوانین، از جمله، از جمله شرایط حداقلی حاکمیت قانون است (کاظمی، رستمی، ۱۳۹۵: ۱۷۸). و اتفاقاً وجود نظارت قضایی بر حق دادخواهی، می تواند آثار مثبتی به بار آورد. مهم ترین ثمره شناسایی حق دادخواهی در امر اداری این است که برای حاکمیت این امکان را فراهم می آورد که بر نقایص و نقاط ضعف عملکرد خود آگاهی و شناخت یابد (394، gallian, 1996). آنگاه در پی برطرف نمودن آن باشد و اتفاقاً این اصل با همین مبنا در حقوق انگلستان پیش بینی شده است. باید دانست که چنانچه در ساختار نظام حقوقی صرفاً یک دیدگاه یا تز فکری واحدی وجود داشته و هیچگونه دیدگاه معترض یا آنتی تزی به رسمیت شناخته نشود یا دست کم امکان بقا نیابد آن نظام حقوقی هیچگونه پیشرفتی و تحولی نخواهد داشت و قابلیت سنتز و خلق اندیشه ی نو از آن نهاد حاکمیتی سلب خواهد شد و آن را به بن بست می کشاند. در واقع اندیشه توأم با تقابل و اعتراض مسالمت آمیز در امر اداری موجب ترقی نظام حقوقی خواهد شد. شناسایی حق دادخواهی و اعتراض نسبت به تصمیمات نهادی اداری و به رسمیت شناختن ساز و کار آن موجب می شود تا بستر سنتز و رشد ایدئولوژی جدید در هر نظام حاکمیتی فراهم گردد. النهایه بهترین نتایج بعد از استدلال ورزی های گوناگون و مشورت و شورخواهی است که به دست می آید. البته باید اذعان داشت که در حقوق ما رفته رفته بر تعداد مراجع شبه قضایی افزوده شده (خسروی، ۱۳۹۲: ۱) که از یاد مراجع شبه قضایی را می تواند از نگاه

این مراجع اشاره شده لکن این مقدار کفایت نمی کند و هیچگاه حقوق آیینی اصحاب دعوا را تضمین نمی کند به ویژه اینکه یک طرف دعوا اداره بوده و از قدرت حاکمیت برخوردار است اینجا است که دو مفهوم «دادرسی در اداره» یا «دادرسی بر اداره» (استوار سنگری، ۱۳۹۹: ۱۵۳) به چشم می آید.

مفهوم دادرسی در اداره فرضی است که در آن یکی از مقامات اداره عهده دار دادرسی است همچون رییس اداره ثبت در آیین نامه اجرای اسناد رسمی لازم الاجرا. مفهوم دادرسی بر اداره نیز فرضی است که در آن یک طرف دادرسی اداره باشد. در هر دو فرض بیم سوءاستفاده مقامات حاکمیتی وجود دارد. پس منطقی است که هم دادرسی در اداره و هم دادرسی بر اداره را تابع آیین و شکل و سیاق خاص و مدونی دانسته و مقامات رسیدگی کننده را مکلف به رعایت آن بدانیم.

در تدوین آیین دادرسی مراجع شبه قضایی باید اصول حاکم بر مراجع اداری رعایت گردد عمده این اصول عبارتند از اصل حاکمیت قانونی، منع تشریفات، تسریع در فرایند دادرسی در امر اداری، نفی تبعیض، شفافیت تصمیمات و... می باشند. اهداف و غایت تشکیل مراجع شبه قضایی نیز می بایست مود توجه مقنن باشد این اهداف عبارتند از صلاحیت اختصاصی، محدوده ی رسیدگی، استقلال از اداره، وجود ترافع، تنوع از حیث اعضای آن، تحقق منافع عمومی و... می باشند. بنابراین پیشنهاد می گردد مقنن برای حمایت از حقوق بنیادین، هرچه زودتر نسبت به وضع آیین دادرسی مراجع شبه قضایی اقدام به عمل آورد.

۳،۲ تاملی در چارچوب آیین دادخواهی اداری در حقوق انگلیس

پذیرش وجود حقی به نام دادخواهی و شناسایی ساختار حاکم بر آن در حوزه دعاوی اداری از بدیهیات بوده و به گونه ای که در حقوق عرفی (کامن لا) به عنوان یکی از ارکان عدالت رویه ای قلمداد می شود (فلاح زاده، ۱۳۹۲: ۹۲) و وجود چنین حقی به

یا دادخواهی در نظر گرفت و پیش از استماع دادخواهی یا اعطای فرصت دادخواهی، تصمیمی اداری که حقوق اشخاص را دست خوش چالش نماید به ورطه ی اجرا درنیايد. و پیش از نظر گرفتن حق شنیدن شدن دادخواهی وی در موضوع مربوطه، تصمیم مزبور در حق ایشان اثر بخش نباشد. در پرونده دیگر نیز شخصی که از دانشگاه کمبریج لندن اخراج شده بود به کار اعاده شد تا دست کم به اعتراض وی توجه شود. (R. V. Chancellor of the University of Cambridge st (1723)). وجه اشتراکی که در تمامی مثالها یافت می گردد این است که خلق ضابطه ای ای تحت عنوان شناسایی حق دادخواهی، ابزاری برای شنیدن و استماع دفاع و توجیهاات شخصی است که بنا داریم نسبت به ایشان اثری را بار کنیم. غایت از ایجاد مراجع اداری در واقع استماع دادخواهی این اشخاص در قلمرو مقررات دادرسی اداری است. از طرفی با توجه به تمایزی که بین دادگاه های قضایی و دادگاه های اداری وجود دارد مجال پرداختن به این دسته از دعاوی در دادگاه های قضایی نیست.

حال سوال اینجاست که در صورت عدم رعایت حق دادخواهی در امر اداری و ضمناً پیش بینی حق اعتراض، برای تصمیم نهاد اداری چه ضمانت اجرایی وجود خواهد داشت؟ بی تردید عدم رعایت چارچوب و ساختار آیینی مقررات پارلمان انگلیس، می تواند موجب بی اعتباری تصمیم اداری شود(هداوند، ۱۳۸۹: ۵۷۳). البته در حقوق انگلستان می بایست بین الزامات امری (مهم) و الزامات ارشادی (غیرمهم) قابل به تفکیک شد (cane, 1996, 2) امر مهم و غیرمهم نیز از سوی مقنن تعیین شده و پیامد نقض آن نیز اعلام می گردد. قواعد آیینی ارشادی قواعدی هستند که عبارت قانون، نشان دهنده ی بی اهمیت بودن آن قاعده باشد یا در صورت نقض آن قاعده، هیچ لطمه ی قابل ملاحظه ای به افرادی که از قاعده ی مزبور متمتع می شوند وارد نمی شود(هداوند، ۱۳۸۹: ۷۶۷). ولی باید دانست که اصل بر امری و مهم بودن اطلاع از مفاد تصمیم اداری و لزوم پرداخت به آیین آن می باشد. به هر حال باید

حقوقی به منزله ازدیاد تضاد منافع بین دولت و شهروندان پنداشت.

در حقوق کامن لا حق دادخواهی ریشه و قدمتی دیرینه دارد. این حق ابتدا در امر مدنی به رسمیت شناخته شد و اصولی چون رسیدگی عادلانه به دعوا، متناسب بودن، رسیدگی به جزئیات دعوا، تفسیر عادلانه قواعد و... در زمره چارچوب های دادرسی شناخته می شوند(نهرینی، ۱۳۸۹: ۱۰). به هر روی در وضعیت کنونی گرایش به ارجاع برخی از موارد به بدنه های غیرقضایی همچون نمایندگی های اداری، دادگاه اختصاصی، داوری اجباری یا داوری دولتی رشد داشته است (کاپتلی و گارث، ۱۳۹۸: ۱۶۵) ولی هم از حیث محدوده و هم از حیث شکل مقید به الزام های قانون اساسی است (محسنی، ۱۴۰۰: ۲۱۹). چرا که همواره بیم سوء استفاده دولت از اختیارات اجرایی وجود داشت. کاپتلی و گارث تأکید دارند که در این میان «نوعی کوشش برای یافتن تعادل درست میان این دو هدف به ظاهر سازش ناپذیر به وقوع پیوست که موسوم است به «حق شهروندان به برخورداری از استماع تظلم خواهی در دادگا ها» و «کارکرد سریع و کارآمد بدنه های اداری» که اگر هر تصمیمی از آنان از سوی دادگا ها به چالش کشید شود، تحقق وظیفه آنان را دشوار یا غیر ممکن میکند» (کاپتلی و گارث، ۱۳۹۸: ۱۷۹). در واقع سخن این است که هم حق شهروندان در مراجعه به دادگستری تضمین شود و هم هر رأیی از این بدنه ها، به آسانی به چالش کشیده نشود(محسنی، ۱۴۰۰: ۲۲۰). حال با توجه به اینکه حقوق کامن لا حقوق مبتنی بر رویه قضایی است برای شناخت آن می بایست گریزی به رویه قضایی این دسته از کشورها زد. در واقع مصادیق شناسایی این حق را در رویه محاکماتی آن جست. مصادیقی از قدمت آن در پاره ای گزارش ها یافت می شود به عنوان نمونه می توان به مقوله ی شخصی که بدون اخطار و هشدار قبلی اخراج شد اشاره کرد (smith, 1995, 7) در این پرونده اعتقاد بر این بوده که در رابطه با هر تصمیم اداری می بایست برای شخص حق اعتراض



بنابراین عدم وجود حقوق آیینی در مراجع شبه قضایی جریان تثبیت حق ماهوی را با چالش مواجهه می‌سازد. از طرفی در اهمیت شناسایی آن در مقررات آیینی مربوط به مراجع شبه قضایی باید گفت که چون در این دسته از مراجع در مراجع، یک طرف دادرسی شخص حقوقی حقوق عمومی است در نتیجه همواره بیم سوءاستفاده از قدرت از سوی اداره وجود دارد. نتیجه اینکه پیش بینی مقررات آیین دادرسی می‌تواند قوام بخش حقوق بنیادین بوده و ضمناً از این قدرت بکاهد و صفت عادلانه و منصفانه به دادرسی ببخشد. به ویژه اینکه آیین دادرسی مبین شیوه و سیاق دادرسی بوده که پیش بینی آن از استبداد و خودکامگی جلوگیری می‌نماید که این مطلب یکی از اهداف مصادیق حقوق بنیادین است. حال با توجه به شباهت‌هایی که در ساختار عمده مراجع شبه قضایی وجود دارد بهتر است مقنن برآن شود تا هرچه زودتر مقررات آن دادرسی مشترک برای همه ی مراجع شبه قضایی وضع نماید. چرا که قرابت‌های بین جمیع مراجع شبه قضایی به گونه‌ای که وجود مقررات دادرسی عمومی برای این مراجع با اصول حاکم بر حقوق آیینی منطبق است. در حقوق انگلستان نیز حق دادخواهی و حق استماع دعوای اداری به رسمیت شناخته شده و در حقوق عرفی (رویه قضایی) این کشور نیز نمونه‌های فراوانی از به رسمیت شناختن این ضابطه به چشم می‌خورد.

دانست که این قواعد منعطف بوده و نمی‌توان ادعا کرد که در تمامی شرایط به شکلی خاص اعمال می‌شود. اندیشه رفتار منصفانه، کاهش اشتباهات، حفظ حقوق احتمالی و رعایت حق اعتراض، توجه به آنتی‌تز و مهیا نمودن بستری برای سنتز فکری اهدافی است که حاکمیت با ایجاد آیین دادرسی اداری و به رسمیت شناختن حق اعتراض به تصمیمات مراجع اداری به دنبال آن می‌باشد.

تحولات حقوق اداری نیز نشان می‌دهد که نگاه حقوق عرفی (کامن لا) نسبت به استماع در حوزه‌های مختلف حقوق اداری رویکردی توسعه‌گرایانه بوده است به نحوی که با خلق مفهوم جدیدی به نام «انتظارات مشروع» و اضافه شدن آن به مفاهیم «حق» و «امتیاز» و شناسایی قاعده ی «الزام به منصفانه عمل کردن» و توسعه ی آن به همه انواع حوزه‌های اداری و اجرایی در جهت منصفانه شدن، حرکت کرده است و نیل به این هدف والا جز با پیش بینی آیین دادرسی متصور نیست.

۴ نتیجه‌گیری

حق دادخواهی در زمره حقوق بنیادین بوده و ضرورت دارد که در مقررات آیینی مورد حمایت مقنن قرار گیرد یکی از راهکارهای به رسمیت شناختن آن، پیش بینی مقررات دادرسی برای جمیع مراجع اداری است. چرا حقوق شکلی ابزاری برای حقوق ماهوی است و

منابع

- Abasi Lahiji, B. (2010). Fundamentals of fundamental rights. Tehran, Javadane Jangal Publishing House, p. 55. [In persian].
- Emami, M. & Mosavi, N. (2004). Theoretical foundations of quasi-judicial authorities and their position in Iranian law., Social Sciences and Humanities Quarterly of Shiraz University, Volume 21, Number 2, Law Special Issue, p. 96. [In persian]
- Ostovar Sangari, K. (2021). What is administrative proceedings in Iran - proceedings in the administration or proceedings against the administration. Quarterly Journal of New Researches in Administrative Law, second year, fourth issue, p. 153 [In persian]
- Hashemi, M. (2006). Human rights and fundamental freedoms. Tehran, Mizan Publications, p.12. In persian].
- Hodavand, M. & AqayiToq, M. (2011). Special Administrative Courts. Khorsandi Publishing House, p. 67 [In persian].
- Hodavand, M. (2011). Comparative administrative law. samat Publications, first edition. [In persian].
- Katouzian, N. (2018), Introduction to the science of law, Tehran, Publishing Company. [In persian].
- Jaafari Langroudi, J. (1991), Legal Terminology, Chapter 5, GanjDanesh Publications, p. 5. [In persian].
- Khalatbari, A. (1966). The necessity of judicial supervision over the decisions of commissions and boards and administrative courts. KanunVakalet publication, No.100. [In persian]
- Davodi, H. (2019). Characteristics of formal rules. Private Law Studies Quarterly, Volume 48, Number 2, Summer, p. 213. [In persian]
- Domichel, A. & Valalumibar, D. (1997). Public Law, (translated from English to Persian by A.Ghazi) Dadgostar Publication.
- Rostami, V. & Khosravi, A. (2013). Feasibility of drafting the administrative procedure law. Judicial Law Perspectives Quarterly, No. 65, p. 93. [In persian]
- Shabani, Y. (2017). What are quasi-judicial authorities in the opinions of the general board of the Administrative Court of Justice. Quarterly Journal of Public Law Inquiries, No.3. [In persian].
- Tabatabai Motmani, M. (2015). Administrative Law, 12th edition, Tehran: Samit Publications, p. 452. [In persian].
- Tajarlo, R. & Taqavi, Z. & poshtedar, H. (2014). The role and function of the commission to deal with disputes arising from national lands from the perspective of the principles of fair proceedings. Public Law Research Quarterly, 17th year, number 49, p. 160. [In persian]



- Falahzade, M. (2013). Developments of the right to be heard in the administrative law of England and Iran. *Public Law Research Quarterly*, No. 41. [In persian]
- Gorgi, A. (2005). The basis and concept of fundamental rights. *Basic Rights Journal*, No. 2, p. 14. [In persian]
- Majdzade, Gh. (2005). Fair trial concept and mechanism. master's thesis in criminal law and criminology, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, p. 145. [In persian]
- Mirmohammadi, P. (2007). Fair trial in the European Court of Human Rights. Master's thesis of International Law, Faculty of Law and Political Sciences, AllamehTabatabai University, p.100.[In persian].
- Molayi, Y. (2018). Theoretical foundations of the application of fundamental rights in contract law. *Comparative Law Studies Quarterly*, p. 427. [In persian].
- Yavari, A. (2008). The right to a fair trial and new procedure. *Basic Rights Journal*, 2nd year, 2nd issue, p. 252.[In persian].
- Yasrebi, A.&Arian, M. (2022). The intervention of the government in private contracts based on the theory of the impact of fundamental rights on contract rights, *Islamic Law Quarterly*, 18th year, No. 68, p. 263. [In persian].
- Zaret, A & Zaret, M.(2021), independence of administrative proceedings, Simultaneous proceedings in the judicial and administrative authority *Scientific Quarterly of Modern Administrative Law Research*, Year 3 / Number 6. [In persian].
- Khosravi, A. (2013), Pathology of administrative authorities in Iran and the procedural records of the unit of comparative study with English law, doctoral dissertation of public law, University of Tehran, Qom campus. [In persian].
- Najabatkhah, M & Afshari, F & Mousavizadeh, S.(2016), Pathology of the Structure and Powers of Special Administrative Authorities in Iranian Administrative Law, *Judicial Law Perspectives Quarterly* No. 77 and 78, Pages 199 to 224. [In persian].
- The right of citizens to sue and its echo in the constitution Dr. Faridun Nahrini special letter on the pretext of the anniversary of the issuance of the Charter of Citizens' Rights The right of citizens to sue and its echo in the constitution. [In persian].
- Mohseni, H, (2022). the right to sue according to the Disciplinary Council of the Organization of Engineering and Building Control System, *Legal Studies Quarterly*. [In persian].
- Jafari Langroodi, J. (1991). *Legal terminology*. Chapter 5, GanjDanesh Publications, p. 5. [In persian].

- Dumichele, A.& Vellalomieber, D. (1997) Public Law. (Translated from English to Persian by A.Qazi).Tehran:PublishingDadgostar.
- Shidfar, Z. (1966). public and administrative law, Volume II, Tehran: Tehran University Press, p. 304. [In persian].
- Tabatabae Motameni, M. (1995) Administrative rights. second edition, Semt Publications, p. 452. [In persian].
- Ghamami, M & Mohseni, H. (2016), Transnational Civil Procedure Code, 4th Edition Publishing Company. [In persian].
- Shariati, M. (2022), Review of tax proceedings in Iran's legal system based on the principles of fair proceedings, Majd Publications, Vol. 1. [In persian].
- Galligan, D, J, (1996), Due Process and Fair Procedure, A study of administrative procedures, Clarendon press, oxford
- Cane, peter, (1996), An Introduction to Administrative Law,Clarendon press.
- De smith, S. A, (1995), Judicial Review of Administrative Action.
- Cappelli, M & Brian J. Garth (2018) Civil Procedure (Introduction-Policies, Trends and Thoughts in Civil Procedure), Volume One of Volume 13 of the International Encyclopedia of Comparative Law, translated and researched by Dr. Hassan Mohseni, Tehran: Company Stock issue.
- RT Hon Maurice Kay and Stuart Sime and Derek French, (2015). Blackstone's Civil Practice, Oxford, P 5.

